

«داستان گذر سیاوش از آتش»

نیم‌نگاهی به

و قصص قرآنی

نجمه احمدی بغدادآبادی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان‌های یزد - مهریز

چکیده

منطقی و استدلالی را مؤثر نمی‌دیده است و به همین سبب، منظور خود را در قالب داستان بیان کرده تا با فهم و درک عموم ایرانیان متناسب باشد و از این راه در اذهان بنشیند. علاوه بر اینکه داستان‌های شاهنامه صرفاً داستان نیستند، بلکه حکمت و معنی و سیاست‌اند، در توبه‌توی داستان‌ها نیز [شاعر] از زبان قهرمانان یا از زبان خویش، اخلاق و نصیحت را به بهترین وجهی بیان کرده است. بی‌خردی‌ها و سبک‌سری‌ها و خودکامگی‌های بعضی از آنان را نیز نمایان ساخته و پیوسته در ستیز نیکی و بدی، جانب خوبی و نیکی و روشنی را گرفته است» (غلامرضایی، ۱۳۸۱: ۶۴).

«فردوسی با زبان و ادبیات و امثال عرب و احادیث و روایات اسلامی آشنا بوده و آن‌ها را در شعر خود آورده است» (فروزانفر، بی‌تا: ۴۷). «بخش میانی شاهنامه و داستان «گذر سیاوش از آتش» از خاستگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. آن‌طور که فردوسی خود اقرار می‌کند، به دلیل تسلیم نشدن سیاوش به هوس زن پدرش و پیروی از فرمان عقل، این داستان را خردمندانه یافته و از سرودن آن لذت برده است» (سرامی، ۱۳۸۳: ۱۲۴). «گذر سیاوش از آتش» علاوه بر اینکه از داستان‌های دل‌انگیز شاهنامه شمرده می‌شود، از آن جهت که ما را به یاد برخی قصص قرآنی می‌اندازد بسیار جالب توجه است. از جمله می‌توان به قصه «یوسف و زلیخا» و «گذر حضرت ابراهیم (ع) از آتش» و اثبات بی‌گناهی وی اشاره کرد. گذر سیاوش از آتش به سبب ابعاد فراوان و جذابیت خاص خود همواره مورد توجه شاهنامه‌پژوهان و فرهنگ‌دوستان بوده است.

در مقاله حاضر تلاش بر آن بوده است که یکی از داستان‌های دلکش شاهنامه فردوسی به نام «گذر سیاوش از آتش» بررسی شود. فردوسی در سرودن این داستان تحت‌تأثیر قرآن و متون تفسیری بوده است. تأمل ژرف در این داستان ما را متقاعد می‌کند که «گذر سیاوش از آتش» همسانی‌هایی با قصص قرآنی، از جمله «یوسف و زلیخا» و «حضرت ابراهیم (ع)» دارد. همسانی رفتار سودابه با سیاوش (فرزندخوانده خود) و رفتار زلیخا، همسر عزیز مصر، با حضرت یوسف و عشق یک سوئیة این زن، همچنین داستان در آتش افکنده شدن حضرت ابراهیم (ع) و سیاوش و سالم بیرون آمدن از دل آتش می‌توانند در جای خود نمونه‌هایی از شباهت‌ها و همانندهای قصص قرآنی و شاهنامه باشد. همین شباهت‌ها و تأثیرپذیری از کلام الهی موجب پختگی و گیرایی اشعار فردوسی شده است؛ به طوری که مخاطب به راحتی می‌تواند این اشعار را دریابد و از خودی خود بیرون آید و به چیزی فراتر از خویش بیندیشد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، سیاوش، گذر از آتش، قصص قرآنی

مقدمه

«فردوسی، بزرگ‌ترین شاعر حماسه‌سرای فارسی و یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌سرایان جهان، در پایان مقطعی خاص از فرهنگ ایرانی ظهور کرده است. شاهنامه او که مفضل فرهنگ ایرانی و اسلامی است، در دوره‌ای سروده شده که ملیت ایرانی در معرض خطر بوده و وی با پدید آوردن این کتاب، فرهنگ ایرانی را تثبیت کرده است. فردوسی برای انتقال مفاهیم موردنظر خود، بحث‌های

شخصیت سیاوش

«سیاوش یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است که از پدری ایرانی و مادری تورانی به دنیا می‌آید» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۸:۲). او یکی از بزرگ‌ترین قهرمانان و شخصیت‌های حماسه ملی ایران است. غلامحسین یوسفی درباره عظمت شخصیت سیاوش می‌گوید: «اگر حماسه ملی ایران تنها سیاوش را در خود پرورده بود. باز هم گران‌قدر بود و در خور تحسین. یاد سیاوش و ایرج، تعظیم تقوا و فضیلت است و زشت شمردن دروغ و خیانت» (یوسفی، ۱۳۷۲:۶۹). «سیاوش چنان که در شاهنامه آمده، آن چنان زیباست که وقتی بعد از سال‌ها دوری

(از تولد تا چهارده‌سالگی) از پدر، همراه رستم به دیدار کاووس می‌آید او را مست زیبایی خویش می‌کند؛ طوری که پیوسته نام خدا را بر زبان می‌آورد و به بیان خودمان ماثاءالله می‌گوید» (مستوفی، ۱۳۶۲:۸۸). سیاوش چنان فر و شکوهی دارد که وقتی نزد پدر برمی‌گردد، همه را شگفت‌زده می‌کند:

«ز فر سیاوش فرو ماندند

به دادار بر، آفرین خواندند»

(فردوسی، ۱۳۸۶:۲/۱۲۰/۱۱۷)

زیبایی سیاوش به قول مؤلف شاهنامه ثعالبی، حیرت‌انگیز بوده است: «چندان که مردم می‌خواستند با چشمان خود او را بخورند و بیاشامندش» (ثعالبی، ۱۳۶۸:۱۱۹).

یوسف و زلیخا و سیاوش

یکی از مشهورترین روایاتی که از دیرباز به مشابهت آن با داستان سیاوش اشاره کرده‌اند، قصه «یوسف و زلیخا» است که مقدسی به آن اشاره کرده است. «در این داستان نیز، مهر از جانب نیمه زنانه، جنبیدن آغاز می‌کند. سودابه، همسر کاووس‌شاه، همچون زلیخا در قصه یوسف شیفته و بیمار عشق فرزندخوانده زلیخا و جوان خود، سیاوش، می‌شود و به او دل می‌سپارد. همچنان که در داستان یوسف، زلیخا معشوق را با ترفند به خوابگاه خود می‌کشانند، سودابه نیز از سر بی‌پروایی، سیاوش را به شبستان خود می‌خواند» (مقدسی، ۱۳۷۴:۳). در این دو داستان، همچنان که یوسف از پذیرش خواهش زلیخا سرباز می‌زند، سیاوش نیز حاضر به پذیرش دعوت سودابه نمی‌شود:

«بدو گفت مرد شبستان نیام

مجویم که با بند و دستان نی‌ام»

(فردوسی، ۱۳۸۶:۲/۱۲۲/۱۳۷)

سیاوش که مظهر زیبایی و معصومیت است، به خاطر مقاومت در برابر هوس‌های نامادری‌اش مورد تهمت قرار می‌گیرد. به قول محی‌الدین ابن عربی، «هیچ‌کس محبوبی را برای خود محبوب

دوست نمی‌دارد بلکه محبوب را برای خودش دوست می‌دارد» (غراب، ۱۳۸۷:۷۴). سیاوش هم در صورت و هم در سیرت، یوسف‌گونه است. سیرت او از نظر پاکی و نوع برخوردش با نامادری خود، درست به داستان یوسف و برخورد او با زلیخا می‌ماند.

به آتش افکندن حضرت ابراهیم(ع) و سیاوش

«حضرت ابراهیم(ع) که از پیامبران بزرگ الهی است، دو هزار سال قبل از میلاد در قریه «اور» از توابع کلدان در مشرق بابل به دنیا آمد. پدرش، [عمویش] آزر، بت تراش بود و بت‌خانه در دست او بود و نزد نمرود فردی مقرب به‌شمار می‌آمد» (نیشابوری، ۱۳۹۱:۶۰).

«در اخبار آمده است که وقتی ابراهیم(ع) در گفت‌وگویی با نمرود به این اشاره کرد که عذاب خدای من با آتش است، نمرود گفت:

من نیز تو را به آتش عذاب کنم تا ببینم چه کسی تو را یاری می‌کند، و ابراهیم را چهار ماه در زندان کرد و در این مدت برای سوزاندن او هیزم جمع می‌کردند (همان: ۶۸). ابراهیم هنگامی که آهنگ آن کرد تا کاخ شرک را سرنگون کند، خود را برای این آزمون دشوار، آماده ساخت. او با عشق به پروردگار و جلب رضایت الهی، در این راه گام برداشت و از سختی‌های این مسیر سنگلاخی هیچ واهمه‌ای نداشت. همین عزم راسخ پایه‌های فرمانروایی نمرود را لرزاند، تا جایی که قصد نابودی ابراهیم کرد اما ایمان ابراهیم باعث آن شد که کوه آتش

برای وی به گلستانی پرشکوه بدل شود. او به لطف و یاری حق اعتقاد داشت و همین، انگیزه کافی برای رویارویی با هر ظلمی را فراهم می‌کرد. پس از سه روز که آتش همچنان زبانه می‌کشید، برای اطمینان از نبود شدن ابراهیم(ع) خواست که جایگاهی بلند بسازند. تا از فراز آن بتواند نابودی و ذلت ابراهیم را ببیند و آسوده شود. هنگامی که نمرود، از آن جایگاه به میان شعله‌های آتش نگاه کرد، شگفت‌زده شد؛ ابراهیم را دید، بر تختی نشسته در کنار جویی پر از نرگس و ریاحین. فریاد زد که ای ابراهیم، این‌ها را از کجا آورده‌ای و این آتش تو را نسوزاند؟ و پاسخ شنید که «خدای تعالی مرا نگاه داشت و این همه از فضل اوست.» گویند نمرود با شنیدن این سخنان و دیدن این صحنه متأثر گشت و خواست ایمان بیاورد و خطاب به ابراهیم گفت: «چنین خدایی که تو داری سزاوار است که خدمتش کنند» اما اطرفیان نمرود که فکر کردند با این کار موقعیت آنان به کلی از بین می‌رود، با وسوسه، او را از این کار منع کردند. به این ترتیب، نمرود به همان مسیر کفرآمیز خود بازگشت» (همان: ۶۷). در قرآن مجید آمده است که «ما گفتیم ای آتش، بر ابراهیم(ع) سرد و سلامت باش» (قرآن مجید، انبیا: ۶۹). «این بخش از داستان حضرت ابراهیم(ع) تداعی‌کننده ماجرای سیاوش، قهرمان شاهنامه، است. حضرت ابراهیم(ع) را سیاوش

سیاوش هم در صورت
و هم در سیرت،
یوسف‌گونه است. سیرت
او از نظر پاکی و نوع
برخوردش با نامادری
خود، درست به داستان
یوسف و برخورد او با
زلیخا می‌ماند

گفته‌اند؛ زیرا هر دو در آتش رفتند و به سلامت بیرون آمدند» (یاحقی، ۱۳۶۹:۴۳۶).

اوج زیبایی داستان سیاوش در گذر سیاوش از آتشی است که با فتنه سودابه برپا می‌شود. سودابه چون سیاوش را با خویشتن نمی‌یابد، از هیچ آزاری فروگذار نمی‌کند. کاووس شاه برای رفع تردیدها چاره‌جویی می‌کند و موبدان راه نجات را گذر از آتش می‌دانند.

«چنین گفت موبد به شاه جهان

که درد سپهبد نماند نهان

چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی

بباید زدن سنگ را بر سبوی

زهر دو سخن چون بر این‌گونه گشت

بر آتش یکی را نباید گذشت»

(فردوسی، ۱۳۷۴:۴۰۵)

سودابه که از عمل خویش آگاه است، به

آزمون تن نمی‌دهد:

«چنین پاسخ آورد سودابه پیش

که من راست گویم به گفتار خویش»

(همان: ۴۰۵)

پس، سیاوش گذر از کوه آتش را می‌پذیرد

و سپیدپوش و کافورزده نزد پدر می‌رود و با

ایمان به عدالت ایزدی، به دل آتش می‌تازد:

«سیاوش بیامد به پیش پدر

یکی خود زین نهاده به سر

هشیوار و با جامه‌های سپید

لبی پر ز خنده، دلی پر امید

یکی تازی‌ای برنشسته سیاه

همی خاک نعلش برآمد به ماه

پراکنده کافور بر خویشتن

چنان چون بود رسم و ساز کفن

بدان گه که شد پیش کاووس باز

فروید آمد از باره، بردش نماز»

(فردوسی، ۱۳۷۴:۴۰۷)

سیاوش با عبور پیروزمندانه خود، شادمانی مردم را برمی‌انگیزد:

«چون از کوه آتش به هامون گذشت

خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

یکی شادمانی شد اندر جهان

میان کهان و میان مهان»

(همان: ۴۰۸)

«داستان به آتش افکندن حضرت ابراهیم(ع) و به سلامت گذشتن

او از آن به رغم اختلاف‌هایی آشکارا به اسطوره ایرانی «گذر

سیاوش از آتش» شباهت دارد. چون حضرت ابراهیم(ع) به آتش

افکنده می‌شود تا مجازات شود ولی سیاوش تن به آتش می‌دهد

تا آزمایش شود. نفس ورود هر دو در آتش و نتیجه نهایی در دو

داستان یکی است و این دو از مشترکات بسیاری برخوردارند»

(صافحیان، ۱۳۹۴:۲۳۷).

میان داستان گذر سیاوش از آتش و ماجرای سرد شدن آتش

بر حضرت ابراهیم(ع) شباهت‌های معنایی زیادی وجود دارد.

شخصیت‌های دو داستان دارای مجموعه‌ای از خصیصه‌های

اخلاقی نیک و بدند که در آن‌ها نمادهای خیر و شر را می‌توان

یافت. دسته‌ای از خیرها ارزش‌های عمومی به‌شمار می‌آیند؛ مانند

راست‌گویی، مهربانی، و صداقت که در قرآن نیز بارها به آن‌ها اشاره

شده است. «ارزش‌های قرآنی در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابلیت

اجرایی دارد و این نوع ارزش‌ها برای فطرت بشری است و به همین

دلیل در همه‌جا موضوعیت دارد» (خطیبی، ۱۳۹۱:۲۳۳).

در کتاب فارسی دوازدهم (۱۳۹۷) صفحه ۱۰۶ در قسمت قلمرو

فکری، بیت زیر از مولوی آمده است:

«آتش ابراهیم را نبود زیان

هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن»

این بیت، در بردارنده این مضمون است

که در داستان گذر سیاوش از آتش، اعتقاد

بر این است که اگر انسان بی‌گناه در میان

آتش هم برود، با عنایت خدا آتش بر او اثری

ندارد و همواره از آسیب در امان می‌ماند.

حضرت ابراهیم(ع) نیز، که در راه خدا با

شرک مبارزه می‌کند، از حمایت الهی

برخوردار است و آتش به او آسیبی نمی‌زند

و نمرودی‌ان و افراد ظالمی که از لطف و

عنایت خدا بهره‌ای ندارند، باید از آتش و

عذاب الهی بترسند.

در داستان گذر سیاوش
از آتش، اعتقاد بر این
است که اگر انسان
بی‌گناه در میان آتش
هم برود، با عنایت خدا
آتش بر او اثری ندارد و
همواره از آسیب در امان
می‌ماند

نتیجه‌گیری

کتاب شاهنامه فردوسی در میان قصه‌های

ادبی ایران، دارای قصه‌پردازی‌های

پرهیجانی است که تحت‌تأثیر داستان‌های

قرآن کریم و متون مقدس شکل گرفته‌اند. از سرشناس‌ترین و

هیجان‌انگیزترین این داستان‌ها «گذر سیاوش از آتش» است که با

الهام از قصه «یوسف و زلیخا» و «حضرت ابراهیم(ع)» سروده شده

است. شخصیت سیاوش در این داستان شباهت زیادی با حضرت

یوسف(ع) و حضرت ابراهیم(ع) در قرآن دارد. همین تأثیر و

همسانی داستان با قصص قرآنی، گیرایی و زیبایی کلام فردوسی را

دوچندان کرده و مخاطبان را به سمت داستان‌های شاهنامه سوق

داده است. شباهت‌های موجود میان اساطیر ایرانی و قصص قرآنی،

می‌بایست در ادوار زندگی بشر بوده باشد تا زمینه برداشت‌های

متفاوت و خاستگاه تکوین برخی باورهای اساطیری در بین اقوام

و ملل از جمله ایرانیان گردیده باشد (مهدی‌پور، ۱۳۹۰:۱۰۲).

در پایان، باید یادآوری کنیم که برای پیشرفت فرهنگ اسلامی -

ایرانی چاره‌ای جز آشنایی با آثار ادب فارسی نداریم، که از جمله

این آثار شاهنامه فردوسی است. داستان‌های این شاهکار ادبی را

زنده نگه داریم و با بیانی ساده به فرهنگ دوستان عرضه کنیم.

- منابع**
۱. قرآن مجید. (۱۳۸۴). مترجم: آیت‌الله مکارم شیرازی. تهران: اسوه.
 ۲. اسلامی‌اندوین، محمدعلی. (۱۳۴۸). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. انجمن آثار علمی.
 ۳. ثعالی‌نیشابوری، عبدالملک. (۱۳۶۸). غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم‌چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.
 ۴. خطیبی، اعظم. (۱۳۹۱). مفاهیم جامعه‌شناختی در پنج سوره اول قرآن کریم. همدان: بوعلی.
 ۵. سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۳). از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه). چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
 ۶. صافیان، محمد؛ رشیدآبادی، زکریا. (۱۳۹۴). بررسی بازتاب نمادین آتش در دو داستان مثنوی با رویکرد تطبیقی، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دوره ۱۱. شماره ۱۴. (صفحه ۲۲۵-۲۵۰).
 ۷. غراب، محمد. (۱۳۸۷). عشق و عرفان در اندیشه محی‌الدین ابن عربی. مترجم: محمد رادمنش. جلد ۲. تهران: جامی.
 ۸. غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۱). سبک‌شناسی شعر پارسی. چاپ اول. تهران: جامی.
 ۹. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه. تصحیح زول مول. جلد ۲. چاپ ششم. تهران: علمی و فرهنگی.
 ۱۰. شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
 ۱۱. گروه مؤلفان. (۱۳۹۷). فارسی (۳) پایه دوازدهم. دوره دوم متوسطه. چاپ اول. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
 ۱۲. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). تاریخ کزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
 ۱۳. مقدسی، مطهرین‌طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. مترجم: محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
 ۱۴. مهدی‌پور، محمد. (۱۳۹۰). تحلیل تطبیقی داستان حضرت یعقوب(ع) و فریدون و فرزندان آنان، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی. سال پنجم. شماره سوم، (صفحه ۹۹-۱۲۴).
 ۱۵. نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳۹۱). قصص‌التنبیاء. تهران: بونیمار.
 ۱۶. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.
 ۱۷. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۲). برگه‌هایی در آغوش باد. چاپ دوم. تهران: علمی.